

## نقد محققان بر شاهنامه‌ی فردوسی و پاسخ بدان

(با تکیه بر آرای طه ندا)

آرمان کوهستانیان

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

مریم خلیلی جهانتیغ<sup>۱</sup>

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

محمد بارانی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

(از ص ۲۰۵ تا ۲۲۴)

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۳/۰۴، تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۱/۰۲

### چکیده

یکی از شگردهای بررسی آثار جاودانی، نقد آن‌هاست. در نقد این شاهکارها، هم روساخت و شکل آثار ادبی واکاوی می‌شود و هم زیرساخت معنایی - عاطفی آن‌ها. در این مقاله، بیشتر از نقد اسطوره‌ای و اجتماعی و تاریخی که مربوط به ژرف‌ساخت آثار ادبی است، در پاسخ به ناقدان شرقی و غربی شاهنامه استفاده خواهد شد. از حدود هزاروپانصد سال پیش، در سراسر جهان، متفکرانی درباره ادبیات ایران پژوهش کرده‌اند و در این میان، حماسه ملی ایران، جایگاه ویژه‌ای دارد. محققان در پژوهش‌های خود، فقط به ستایش این اثر نپرداخته‌اند، بلکه گاهی با نگاه انتقادی به آن نگریسته‌اند. جستار پیش روی، نخست به ارزیابی دیدگاه موسی خورنی و ابوریحان بیرونی و ابن‌اثیر پرداخته و آن‌گاه از میان پژوهشگران غربی و شرقی دو سده گذشته، باور تئودر نولدکه و ادوارد براون و طه ندا را بررسی کرده و بدان پاسخ گفته‌است.

**واژه‌های کلیدی:** شاهنامه، فردوسی، نقد اسطوره‌ای، منتقدان قدیم و معاصر.

## ۱. مقدمه

نقد یا *Criticism* از اصل یونانی *Krinein* به معنی سنجش است، و نقد ادبی یا *Literary Criticism* به معنی سخن‌سنجی و سخن‌شناسی است و «عبارت است از شناخت ارزش و بهای آثار ادبی و شرح و تفسیر آن به‌نحوی که معلوم شود نیک و بد آن آثار چیست و منشأ آن‌ها کدام است» (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۲۱). آثار مهم ادبی یک سرزمین، همیشه در معرض نقادی صاحب‌نظران و محققان قرار داشته‌است.

در این بین، ایران همواره یکی از صاحبان فرهنگ‌های سرشار جهان بوده و هست. زیرا آن‌گاه که سنت ادبی، شفاهی بود و هنوز هیچ‌یک از آثار شناخته‌شده ادبیات فارسی، به نگارش درنیامده بود، باز هم پژوهشگران کهن درباره اساطیر و داستان‌های ایرانی تحقیق کرده‌اند؛ مثلاً افزون بر هزاروپانصد سال پیش، یکی از نویسندگان سرشناس ارمنی به نام موسی خورنی (۱۳۸۰: ۱۱۳) درباره اساطیر ایرانی سخن گفته‌است. پس از فردوسی و آفرینش حماسه ملی ایران، شاهنامه مورد توجه ادیبان قرار گرفت و بسیاری به پیروی از آن، نظیره‌ها گفتند. ژول مول فرانسوی، وولرس و لاندوئر هلندی، ی.ا. برتلس روس، از مصححان شاهنامه هستند. همچنین ژول مول، تئودور نولدکه، هانری ماسه، فریتز ولف جزو معروف‌ترین پژوهشگران درباره فردوسی هستند. گوته و ژوکوفسکی و چرنیشفسکی از شاهنامه استفاده کرده و تحت تأثیر آن بوده‌اند. امروزه هم این کتاب با فراخوانی پژوهشگران به تحقیق و بازگردانی و پژوهش‌های گسترده به بیشتر زبان‌های جهان، نگاه‌ها را به سوی خویش معطوف داشته‌است.

### ۱-۱. بیان مسئله و پرسش‌های تحقیق

شاهنامه، اثر بزرگ فردوسی، حماسه ملی ایرانیان، عامل هویت‌بخشی به آنان و یکی از عوامل پاسداری از زبان فارسی است. بی‌شک هر اثری وقتی در ترازوی نقد قرار می‌گیرد، موافقان و مخالفانی خواهد داشت. کسانی فقط آن را ستایش می‌کنند و عده‌ای بر آن خرده می‌گیرند و دسته‌ای هم منصفانه، نکات مثبت و منفی آن را منظور می‌کنند و سنجشی علمی را درباره‌اش به دست می‌دهند و هر دو جانب آن را مطرح می‌سازند. شاید پراکنده و در لابه‌لای تحقیقات مربوط به شاهنامه احياناً اظهارنظرهایی در این خصوص شده باشد، اما تاکنون پژوهش ویژه‌ای در این مورد صورت نگرفته و پاسخ‌های لازم به

این انتقادات داده نشده‌است؛ موضوع مقاله حاضر همین است. در این تحقیق، ابتدا نظر برخی از ناقدان کهن و سپس نظر بعضی از ناقدان معاصر نقد و بررسی شده و با توجه به محدودیت فضای مقاله، در حد امکان، به سخنان آنان پاسخ داده شده‌است. پرسش‌های اصلی تحقیق این است که آیا این انتقادات درست و علمی و بی‌طرفانه است؟ یا مغرضانه و غیرعلمی؟ آیا با این تحقیق می‌توان میان اظهارنظر منتقدان قدیم و جدید تفاوت‌هایی اساسی مشاهده کرد؟ و در نهایت، پاسخ نویسندگان مقاله به خرده‌گیری‌های منتقدان مورد نظر چیست؟

### ۲-۱. پیشینه پژوهش

در دو سده گذشته، خاورشناسان اروپایی در پرداختن به شاهنامه، پیشاهنگ بوده‌اند. البته آنان در پژوهش‌های خود، بر شاهنامه خرده نیز گرفته‌اند که متأسفانه در ارزیابی و پاسخ دادن به این خرده‌گیری‌ها، تاکنون گام‌های چندان گسترده‌ای برداشته نشده‌است. نولدکه و مول و براون، در شمار برجسته‌ترین این خاورشناسان هستند. گذشته از اروپاییان، از سرزمین اهرام نیز شاهنامه پژوهان درخوری چون عبدالوهاب عزام و طه ندا و حسین مجیب المصری به پا خاسته‌اند که تلاش‌های طه ندا فراتر از دیگران بوده‌است.

### ۳-۱. ضرورت پژوهش

اگرچه می‌توان با نظر محققان یادشده درباره شاهنامه و فردوسی، با مراجعه به کتاب‌های آنان آشنا شد، در پژوهش حاضر، ضمن طرح موضوع انتقادات آنان، به آرای ایشان پاسخ داده خواهد شد؛ زیرا تاکنون پاسخ درخوری به آن داده نشده‌است، درحالی که در مقابل نظرات آنان، جواب‌های مناسب و درستی وجود دارد که می‌تواند رفع ابهام کند و شبهات منتقدان را از میان بردارد یا دست کم دیدگاه‌های دیگری را در مقابل استدلال‌های آنان مطرح سازد.

### ۲. بحث و بررسی

#### ۲-۱. انتقاد منتقدان کهن از شاهنامه‌ی فردوسی

از همان دیرباز، در میان نویسندگان خارجی و ایرانی، و مسلمان و غیرمسلمان، می‌توان کسانی را یافت که اسطوره و داستان‌های ایرانی را ناخوشایند پنداشته‌اند. اگرچه آنان، این بخش از ادبیات ایران را برجسته می‌دیدند؛ زیرا درخصوص آن کاوش کرده‌اند. از جمله

یکی از نویسندگان کهن ارمنستان در سده پنجم میلادی است که با نگاه تحقیرآمیزی به داستان‌های ایرانیان نگریسته‌است؛ او کسی نیست جز موسی خورنی، مورخ ارمنی عهد باستان، که نام «افسانه افسانه‌ها» را بر *شاهنامه*ی فردوسی نهاده است (مول، ۱۳۴۵: ۹). شگفت این است که در روزگار فردوسی نیز یکی از دانشمندان بنام ایرانی قرون چهارم و پنجم ه.ق، ابوریحان بیرونی (۱۳۸۶: ۱۴۲) در فصل استخراج تواریخ از کتاب *آثارالباقیه*، بر آن است که «ایرانیان را در بخش اول از سه بخش تاریخ خود، از اخبار ملوک و اعمار مردم گذشته و کارهای ایشان، حکایت‌ها و افسانه‌هایی است که عقل آن‌ها را نمی‌پذیرد و گوش از شنیدن آن، ابا دارد». در حدود دو قرن پس از درگذشت فردوسی، همزمان با چیرگی تاتار و لگدکوب شدن فرهنگ ایرانی، یکی از مورخان سرشناس تازی، عزالدین محمد بن اثیر نیز، ایرانیان را مورد انتقاد قرار داده و معتقد است که اسطوره‌های ایرانیان، گوش‌پذیر و خوشایند اندیشه و سرشت نبوده و برابند پندارهای آنان است (ابن‌اثیر، ۱۹۸۷: ۵۴/۱). وی اسطوره ضحاک را از سخنان یاوه ایرانیان دانسته و می‌گوید که ایرانیان درباره ضحاک، دروغ‌پردازی‌های شگفت‌انگیزی دارند که درخور پردازش نیست (همان: ۶۰). در جای دیگری نیز هنگام یادکرد از اسطوره رمزآمیز کی‌کاووس، ایرانیان را «دروغ‌گو» می‌خواند (همان: ۱۸۹).

## ۲-۲. پاسخ به انتقادات ناقدان کهن

در چرایی این‌گونه داوری‌ها، باید به چند نکته اشاره کرد:

۲-۲-۱. بنا بر بعضی از تعاریف، اسطوره را سرگذشت آغازین واقعی و بسیار ارزشمند و گران‌قدر، و سنتی قدسی یا مینوی و منشأ آداب و رسوم آیینی و عرفی دانسته‌اند (ایلیاده، ۱۳۶۲: ۹-۱۰) و چون اسطوره نیز ادعای قدسی بودن دارد، دین آن را بر نمی‌تابد و در نگاه دین‌باوران گذشته، پذیرش اسطوره، ناپسند بوده‌است.

۲-۲-۲. چندان شگفت نیست اگر مورخ عرب، ابن‌اثیر، خود داستان‌سازی کند و فرومایگی‌ها و بدسرشتی‌های ضحاک تازی را نپذیرد و او را پادشاهی دادگر و مردم‌دوست در شمار آورد (ابن‌اثیر، ۱۹۸۷: ۶۰/۱)، اما باید دانست که فردوسی آفریننده شخصیت ضحاک نبوده، بلکه مأخذ و آثاری مانند خداینامه‌ها و *اوستا*، کتاب مقدس زردشتیان، که فردوسی در سرودن *شاهنامه* از آن‌ها بهره گرفته، ضحاک را آژی‌دهاک و از نسل اهریمن شمرده‌اند (پورداوود، ۱۳۵۶: ۹/۱). *اوستا* فریدون را پیروزی می‌داند که «آژی‌دهاک را فروکوفت»؛

[اژی دهاک] سه پوزه سه کله شش چشم راه، آن دارنده هزار [گونه] چالاکی راه، آن دیو بسیار زورمند دروج راه، آن دروند آسیب‌رسان جهان راه، آن زورمندترین دروجی راه که اهریمن برای تباه کردن جهان اشه، به پتیارگی در جهان استومند بیافرید» (اوستا/ایشته‌ها، بند ۴۰، به گزارش دوستخواه، ۱۳۹۱: ۴۳۹) و به تعبیر دیگر، ضحاک «براساس روایات کهن، نام دیوی بسیار زورمند است که اهریمن وی را با سه دهان و سه سر و شش چشم برای تباهی جهان مادی آفرید» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۵۴۸). به نظر بهار (۱۳۷۶: ۱۹۰)، «ضحاک در اوستا دقیقاً اژدهای مخوفی است که مانند برابر خود در وداها، ویشوه روپه *visvarupa* سه‌سر، گاوها را می‌دزدد و شاهان و پهلوانان با این اژدهاکشی، کار ویژه خود، یعنی برکت‌بخشی را انجام می‌دهند». باید گفت دارمستتر، خاورشناس فرانسوی، نیز داستان ضحاک را بازمانده یکی از اساطیر کهن می‌داند (صفا، ۱۳۳۳: ۴۵۷).

۲-۲-۳. درستی هر پدیده‌ای، با دانش، دریافتنی نیست، چنانکه نمی‌توان درستی اساطیر و رمزی بودن آن را با علم نشان داد. اسطوره هم به‌سان معجزه، با سنجه‌های علمی سازگاری ندارد. از این روی، باید اسطوره را با منطق اساطیری ارزیابی کرد. اسطوره، پاسخ ذهن پرسشگر گذشتگان به چیستی و چگونگی پدیده‌هاست. پس باید با سنجه‌هایی از جنس همان سنجه‌های جامعه و چهارچوب‌های فرهنگی‌ای که اسطوره در آن پیدا شده، بررسی و دریافت شود (فرای، ۱۳۹۰: ۱۰۱) وگرنه روشن است که دروغ و یاوه و ناخوشایند اندیشه خواهد بود. پس برای درک اسطوره، باید با منطق اساطیری و عالم زبانی ادبیات به آن روی آورد؛ چراکه عالم اسطوره، همان عالم خیالی ادبیات است.

۲-۲-۴. چنین کسانی، تاریخ‌نگار و در جست‌وجوی حقایقی هستند که به قلم تاریخ درآورند. به عبارت دیگر، این‌ها تاریخ‌نویساند و بر روش اندیشه آنان، خردورزی تاریخ‌نگار و دانشمند، و نه ادیب، چیره است. از این روی، در بخش اسطوره‌ای شاهنامه، چیزی که یاور آنان باشد، یافت نمی‌شود و اگرچه آنان با رویکرد خاص خود در حماسه به حقایق تاریخی نمی‌رسند، این موضوع، به ارزش حماسه ملی ایران خللی وارد نمی‌آورد و از ارزش آن نمی‌کاهد و به همین دلیل درحالی‌که ابن‌اثیر مورخ معتقد است که در میان داستان‌های ایرانیان (شاهنامه) چیزی را نیافته که برای او در نگارش تاریخش، سودمند باشد، برادر ادیش، ضیاء‌الدین نصرالله درباره برجسته‌ترین اثر اساطیری ایران، یعنی شاهنامه، دیدگاهی خلاف وی دارد؛ او بر آن است که «فردوسی شاهنامه را که قرآن عجم است، در

شصت هزار بیت سرود و اهل فن، معترف‌اند که بهتر از آن پدید نیامده‌است، ولی در زبان تازی، چنین اثر بلند و زیبایی یافت نمی‌شود» (ابن‌اثیر، ۱۹۹۷: ۳۵۸/۲-۳۵۹). علاوه بر نظر ستایش‌آمیز ابن‌اثیر، ادیب عرب، درباره‌ی شاهنامه، دیگرانی نیز بوده‌اند که پس از ترجمه‌ی شاهنامه به دست مول در فرانسه، با نگاهی فرهنگی و ادبی درباره‌اش قضاوت کرده و با دیده‌ی تحسین بدان نگریسته‌اند؛ از جمله ارنست رنان (۱۸۲۳-۱۸۹۲)، نویسنده و محقق فرانسوی، که شاهنامه‌ی فردوسی را سند بزرگ نبوغ و خلاقیت ایرانی دانسته و جین آمپر (۱۸۰۰-۱۸۶۴)، منتقد فرانسوی، که فردوسی را یکی از بزرگ‌ترین شاعران عالم بشری دانسته و ادوارد کول (۱۸۲۶-۱۹۰۳)، مستشرق انگلیسی، که شاهنامه را با یلیاد هومر مقایسه کرده و معتقد است که شاهنامه‌ی فردوسی در سراسر آسیا نظیر ندارد و ویکتور هوگو (۱۸۰۲-۱۸۸۵)، نویسنده و شاعر رمانتیک فرانسوی، که در کتاب *افسانه‌ی قرون* از عظمت فردوسی بسیار یاد کرده‌است (آذر، ۱۳۸۷: ۲۷۹-۲۸۲) و باز شخصیتی دیگر مانند چرنیشفسکی، که فردوسی را هم‌سنگ و هم‌پایه‌ی شاعرانی چون شکسپیر و دانته و دیگر نوابغ ادبیات جهان دانسته‌است (صمد، ۱۳۹۱: ۷۳).

### ۳. نقد و نظر بعضی از ناقدان معاصر

#### ۳-۱. نقد طه ندا بر استطرادهای شاهنامه

طه ندا از پژوهشگران شاهنامه، این کتاب را گرفتار استطرادهای درازدامنی می‌داند که پیوستگی موضوعی را از میان می‌برد و در بخش‌های مختلف آن، گسست پدیدار می‌کند. این پژوهشگر مصری بر آن است که «سراینده گاه موضوع را به فراموشی می‌سپارد و قبل از پرداختن به پیش و پس آن موضوع، پیوسته از خود، عاطفه و اندیشه‌هایش می‌گوید. چنین استطرادهایی است که در شاهنامه، آزرده‌گی و خستگی به بار می‌آورد و منظومه را بی‌هیچ انگیزه‌ای بس به درازا می‌کشاند» (ندا، ۱۹۵۴: ۳۱۲).

استطرداد که غریبان آن را *Digression* می‌نامند، مصدر باب استفعال از مجرد طرد به معنای «پیش دشمن خویش به هزیمت شدن برای فریفتن او» (بیهقی، ۱۳۶۲: ۳۴۲) است. همچنین به معنی «به حيله گریختن، و در اصطلاح بدیع آن است که گوینده از موضوع اصلی سخن به سخن دیگری که اغلب در بیان آن غرض خاصی وجود دارد، بپردازد و دوباره به موضوع اصلی بازگردد و در واقع مقصودی را در بین مقصودی دیگر بیان دارد» (انوشه، ۱۳۷۶: ۸۳) و از

نظر حسن انوری (۱۳۸۱: ۳۷۸/۱) «دور شدن شاعر از موضوع اصلی مورد بحث در شعر و سپس دنبال کردن آن» است.

اگرچه بیشتر بدیع‌نویسان امروز، به این صنعت نپرداخته‌اند، بلاغیون کهن، اصطلاح استطراد را به این معنی به کار برده‌اند که «سراینده در وصف چیزی باشد، سپس خواستار چیز دیگری شود، چنانچه سخنش را بگسلد یا به گفته پیشین بازگردد» (ابن‌رشیق قیروانی، ۱۴۰۱: ۲۳۲) یا اینکه «شاعر وصفی بر یک نسق می‌راند تا چون به آخر رساند، آنچه مقصود باشد از شعر بدان پیوندد و بدان اشارتی کند» (شمس قیس رازی، ۱۳۷۳: ۳۲۴). به نظر سید شریف جرجانی (۱۳۷۰: ۸) «الاستطراد: سوق الکلام علی وجه یلزم منه کلام آخر و هو غیر مقصود بالذات، بل بالعرض». به هر حال، از دیرباز در ادبیات فارسی، استطراد کاربرد داشته‌است (نک. تودوآ، ۱۳۷۷: ۵۶). اینکه در شاهنامه نیز استطراد دیده می‌شود، پذیرفتنی است (فروزانفر، ۴۷: ۱۳۶۹) و این‌گونه استطرادها در ادبیات فارسی نظایر فراوانی دارد، ولی باور طه ندا درست نیست که فردوسی را در کاربرد این صنعت بدیعی «بی‌انگیزه» می‌داند و برای آن کارکردی جز بلندتر شدن شاهنامه بر نمی‌شمارد. بی‌گمان، فرزانه طوس برای رسیدن به دست‌کم دو خواسته، از استطراد بهره جسته‌است:

### ۳-۱-۱. استطراد برای اشاره به فلسفه حیات

فردوسی حکیم است. حکمت او اقتضا می‌کند که علاوه بر روایت داستان‌ها و سرگذشت‌ها، گاهی در مقام یک فیلسوف عقل‌گرا وارد عرصه شود و اسطوره و حماسه و تاریخ را به حکمت خویش بیاراید؛ بنابراین استطراد شاهنامه، نشانه ناتوانی شاعر در سخنوری یا دلیلی بر ضعف و نقص شاهنامه نیست، بلکه امتیاز محسوب می‌شود و دلیلی بر فرزاندگی شاعر است. از سوی دیگر، استطراد از قدرت و خلاقیت و ذهن وقاد فردوسی حکایت می‌کند که از راه تداعی معنی‌های مختلف، مسایل گوناگون را در اثر خویش به بیان می‌کند. او در جاهای فراوانی زمام سخن را به خویشتن خویش می‌سپارد و از گردآوری شاهنامه، پیری، ناتوانی، تنگ‌دستی، پیوند خود با مردم، ستایش هم‌روزگاران و چون سلطان محمود و ابوالعباس اسفراینی و حی قتیبه و علی دیلمی، روزگار و دگرگونی‌های آن و ناگواری‌هایی چون مرگ فرزند، سخن می‌گوید و عاطفه و اندیشه‌های ویژه خود را به نمایش می‌گذارد. از این روی می‌توان شاهنامه را شناسنامه حیات فردوسی

دانست. نولدکه (۱۳۷۹: ۱۷۴) پس از خواندن چنین سروده‌هایی است که فردوسی را سراینده غنایی درجه یک به شمار آورده‌است. برای نمونه، مرگ اسکندر در یاد سراینده سال‌خورده رنجور، اقبال جوانی و مستمندی و خمیدگی و سپیدمویی و پیری و رنج زمانه و بی‌وفایی روزگار را تداعی می‌کند:

الا ای برآورده چرخ بلند!	چه داری به پیری مرا مستمند؟
چو بودم جوان در برم داشتی	به پیری، چرا خوار بگذاشتی؟
همی زرد گردد گل کامگار	همی پرنیان گردد از رنج، خار
دوتا گشت آن سرو نازان به باغ	همان تیره گشت آن گرمی چراغ
پر از برف شد کوهسار سیاه	همی لشکر از شاه بیند گناه؟
به کردار مادر بدی تاکنون	همی ریخت باید ز رنج تو خون
وفا و خرد نیست نزدیک تو	پر از رنجم از رای تاریک تو
مرا کاج هرگز نپرورده‌ای	چو پرورده بودی نیازده‌ای
هر آن‌گه که زین تیرگی بگذرم	بگویم جفای تو با داووم

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۱۱۱/۷-۱۱۲)

### ۳-۱-۲. استطراد به منظور اندرز‌گویی و آموزه‌های گوناگون

شاهنامه فقط اثری حماسی نیست، بلکه جنبه تعلیمی نیز دارد. پرداختن به همین جنبه می‌تواند انگیزه دیگر فردوسی در استطراد بوده باشد. «موضوعاتی مانند توجه به مذهب و تعالیم دینی، پند و اندرز و نتایج اخلاقی پایان داستان‌ها، ستایش علم و دانش و آگاهی، فضائل اخلاقی و عفت کلام سراینده، فضایی تعلیمی و اخلاقی را بر شاهنامه حاکم ساخته‌است» (خلیلی جهانتیغ و دهرامی، ۱۳۹۰: ۴۱).

آموزه‌های سیاسی این کتاب بیشتر برای پادشاهان، و آموزه‌های دینی و اخلاقی و تربیتی برای همگان است. گاه فردوسی این آموزه‌ها را در زیرساخت داستان‌ها گنجانده و گاه در پایان سخن آورده، که به نظر طه ندا استطراد را پدیدار ساخته‌است؛ برای نمونه، سراینده شاهنامه پس از طوفان و مرگ شاپور سوم در نخچیرگاه و پیش از پادشاهی بهرام، چنین اندرز می‌دهد:



جهانجوی شاپور جنگی بمرد	کلاه کیی دیگری را سپرد
میاز و مناز و متاز و مرنج	چه تازی به کین و چه نازی به گنج؟
که بهر تو این است زین تیره‌گوی	هنر جوی و راز جهان را مجوی
که گر بازیابی، بیچی به درد	پژوهش مکن، گرد رازش مگرد
چنین است کردار این چرخ تیر	چه با مرد برنا چه با مرد پیر
خردمند و شایسته بهرام‌شاه	همی داشت سوی پدر چند گاه

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۲۶۱/۷-۲۶۲)

ناگفته نماند که باور طه ندا را نمی‌توان پذیرفت که استطراد را مایهٔ آزرده‌گی و خستگی خوانندهٔ شاهنامه می‌داند؛ زیرا نخست آنکه استطراد از آرایه‌های ادبی است و اصل آن ایرادی ندارد، که اگر چنین بود، باید بر رفت‌وبرگشت‌های اشعار مولوی و سنایی و عطار و سایر شاعران هم ایراد گرفت، درحالی‌که طرح داستان‌درداستان مثنوی‌های عطار و سنایی و مولوی می‌تواند معیار ارزش و قدرت هنری و خلاقیت آنان باشد. دیگر آنکه گریزهای فردوسی، کوتاه است و هرگز فراموش شدن داستان و بی‌سرانجامی آن را در پی ندارد؛ برای نمونه، خردورز توس، آن‌گاه که شاپور ذوالاکتاف، قیصر را در تیسفون گرفتار کرده و بزرگان سپاهش را به بند کشیده‌است، به صورت کوتاه و در گریزگاه استطراد، توصیه به بی‌آزاری و مردمی می‌کند:

گرفتند بسیار و کردند بند	چنین است کردار چرخ بلند
گهی زو فراز آید و گه نشیب	گهی شادمانی و گاهی نهیب
بی‌آزاری و مردمی بهتر است	کرا کردگار جهان یاور است
چو شب دامن روز اندر کشید	درفش خور آمد ز بالا پدید

(همان: ۲۴۰)

گذشته از این‌ها، چنانچه سراینده حس کند که گریزش به درازا می‌کشد، به خود نهیب می‌زند که بر سر داستان شود؛ برای نمونه، هنگام پرداختن به مرگ ناجوانمردانهٔ رستم، فردوسی از امید پایان بخشیدن شاهنامه به نام سلطان محمود، بزم و رزم و بخش و شکار و داد او، کهن‌سالی و تهی‌دستی خویش، چشم‌داشت دینار از شهریار، امید به آمرزش کردگار ... می‌گوید، ولی چون استطرادش به درازا می‌کشد، یادآور می‌شود که اکنون باید بر سر داستان و روایت آزادسرو شود:

کنون بازگردم به گفتار سرو فروزنده سهل ماهان به مرو

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۳۲۳/۶)

پس باید گفت که اگرچه گاه استطرادهایی در شاهنامه دیده می‌شود، برخلاف نظر طه نداء، این استطرادها به هیچ وجه از نوع درازگویی‌های بی هدف و انگیزه نیست و روح مخاطب را خسته نمی‌کند، بلکه گریزهایی ضروری است که به تناسب فضای روایت، از فلسفه هستی بشر و فضیلت‌های تربیتی می‌گوید و تلنگری به روح و جان خواننده می‌زند تا خود را از آنچه بر دیگران گذشته، برکنار نداند. بنابراین تأکید و تکرار غیرمستقیم پیامی است که در بیشتر داستان‌های شاهنامه وجود دارد و «از نمونه‌های اعلای بلاغت شمرده می‌شود» (یوسف‌پور، ۱۳۸۶: ۲۷۳).

### ۲-۳. انتقاد از جایگاه کمرنگ مردم در شاهنامه

در اوایل سده بیستم، ادوارد براون (۱۹۵۱: ۱۴۲/۲)، خاورشناس بریتانیایی، اظهار عقیده می‌کند که با آنکه همواره مردم در خاور و باختر به شاهنامه پرداخته و کوشششان فراخواندن همگان به سوی این کتاب بوده‌است، ولی خود در آن، مشارکت ندارند و شاهنامه اثری مردمی نیست. شاید بد نباشد اگر در اینجا اشاره‌ای هم به نظر احمد شاملو داشته باشیم که بر غیرمردمی بودن شاهنامه باور داشت:

در میان همه تاجداران شاهنامه‌ی فردوسی، ضحاک تنها کسی است که نمی‌تواند بگوید "منم شاه با فره ایزدی / همم شهریاری، همم موبدی" و این خود ثابت می‌کند که ضحاک از دودمان شاهی و حتی اشراف درباری نیست، بلکه فردی است عادی که از میان توده مردم برخاسته. از آنجاکه این دوره به کلی از جنبه‌های الهی که به دوره‌های دیگر داده‌اند، جداست، باید پذیرفت که دوره‌ای انسانی است... این ضحاک در نظر پردازنده اسطوره، چنان ناپاک جلوه کرده‌است که دیگر به لقب ایرانی آژی‌دهاک یا اژدهاو به اسم ایرانی‌اش بیورآسپ توجهی نکرده، او را یکباره غیرایرانی و به خصوص تازی خوانده و به خیال خود، این ننگ را از دامن ایرانیان سترده‌است که خدانخواستہ یکی از آن‌ها بر علیه امر مقدسی چون نظام طبقاتی قد علم کند» (سخنرانی شاملو در آوریل ۱۹۹۱ در دانشگاه برکلی کالیفرنیا).

طه نداء یکی دیگر از شاهنامه‌پژوهان، این دیدگاه براون را تعدیل کرده و برای توده مردم در شاهنامه، جایگاه کمرنگی قایل شده‌است. وی بر آن است که «در این اثر، نمایش

جنبه‌های گوناگون زندگانی پادشاهان و لایه‌های بالادست وابسته به آنان، پررنگ‌تر از نمایش جنبه‌های زندگی توده مردم جامعه ایران است» (ندا، ۱۹۵۴: ۲۸۴). او چرایی این پدیده را از آنجا می‌داند که در باور وی، کوشش شاهنامه در پرداختن به پادشاهان، بزرگی‌ها و افتخارات آنان بوده‌است. در پاسخ به این انتقاد باید گفت که از نظر صوری نمی‌توان این دیدگاه را چندان نادرست انگاشت و شاید حضور شخصیت‌های مردمی در شاهنامه بسیار برجسته و پررنگ نباشد، ولی دو نکته را هم نباید از یاد برد:

یکی آنکه شاهنامه خرد جمعی ایرانیان است و میهن‌دوستی و ایران‌خواهی، برجسته‌ترین ویژگی آن محسوب می‌شود. فردوسی بیش از هر چیز، در پی زنده کردن ایرانیان است و بنا به گفته خود براون (۱۳۵۵: ۲۰۸) در جای دیگر، شاهنامه «نماینده مجد و عظمت قومی آنان (ایرانیان) است». از این روی، همگان، وام‌دار این کتاب هستند. او هریک از پادشاهان و پهلوانان را که بزرگ می‌دارد، بی‌گمان نماینده ایران می‌پندارد و خواستار چیزی جز سرافرازی سرزمین آریایی و نگاهبانی مردم آن نیستند؛ مثلاً رستم در نبرد با اسفندیار، چنین می‌گوید:

به گیتی چنان دان که رستم منم      فروزنده تخم نیرم منم  
نگهدار ایران و شیران منم      به هر جای، پشت دلیران منم

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۲۵۳/۱)

و در داستان دوازده‌رخ درباره گودرز، سالار سپاه، چنین آمده‌است:

همه خواندند آفرین سربه‌سر      ابر پهلوان زمین دربه‌در  
که ای نامور پشت ایران سپاه!      پرستنده تخت تو باد ماه  
فدای سپه کرده‌ای جان و تن      به پیری‌زمان روزگار کهن

(همان: ۲۰۵/۵)

دیگر آنکه اگرچه کوشش شاهنامه بیشتر در پرداختن به پادشاهان و نمایش لایه‌های گوناگون زندگانی آنان بوده، در این باره نباید بر شاهنامه خرده گرفت؛ چراکه کتاب شاهان و نه توده مردم است، و به‌طور کلی در ایران باستان هم، شاهان عادل، نظر کرده اهورامزدا هستند و فرمان آنان، فرمان خداست. ایشان سایه او بر زمین و دارای فره ایزدی هستند و در واقع کاهن شاه محسوب می‌شوند. بنابراین، تاریخ شاهان، تاریخ همه مردم ایران به حساب می‌آید و

جدای از آن نیست. از این روی، آن‌گاه که یکی از خاورشناسان آلمانی درباره شاهنامه، پژوهشی را به زبان فرانسوی نگاشته، نام *Liver des Rois* (کتاب پادشاهان) را بر آن نهاده که امروزه برگردان فارسی مقدمه این اثر به قلم جهانگیر افکاری و با عنوان *دیباچه شاهنامه* در دسترس است. بهتر آن است که گواه این باور از زبان خود فردوسی آورده شود:

بدین نامه شهریاران پیش      بزرگان و جنگی سواران پیش،  
همه رزم و بزم است و رای و سخن      گذشته بسی روزگار کهن

(همان: ۳۲۳/۶)

### ۳-۳. انتقاد از باورهای اعتقادی فردوسی

همواره باور و مذهب، یکی از پدیده‌های پرسش‌برانگیز درباره بسیاری از بزرگان گذشته ادب این سرزمین بوده‌است. با آنکه اندیشه فراگیر درباره کیش فردوسی، اسلام و تشیع است، برخی معتقدند که فردوسی با وجود اشعاری که در ستایش چهار خلیفه مسلمین گفته، چندان هم مسلمان مقیدی نبوده‌است: «این طرز فکر، بیشتر نظر یک نفر وطن‌پرست ایرانی است و ربطی به تشیع ندارد... و او هیچ‌وقت جداً معتقد به یک مذهب رسمی نبوده‌است (نولدکه، ۱۳۷۹: ۸۰). پروان این دیدگاه، دستاویزهایی چون میهن‌دوستی و پشتیبانی فردوسی از ایرانیان، دریغ خوردن وی بر شکوه از دست‌رفته آنان در برابر تازیان [به پشتوانه سخن نویسنده چهارمقاله]، به خاک سپرده نشدن فردوسی در گورستان آن روز مسلمانان (نظامی عروضی، ۱۳۸۰: ۸۳) و... را گواهی بر باور خود می‌دانند، اما اگر به شاهنامه و سخنان خود فردوسی دقت کنیم، به ابطال این نظر و اعتقاد سراینده شاهنامه به اسلام، بهتر پی خواهیم برد. در یک نگرش فراگیر، سروده‌های او پیرامون اسلام در دو دسته جای می‌گیرند:

نخست، آنچه در متن‌های پایه وی نیامده‌است. فردوسی این سروده‌ها را بیشتر در آغاز و پایان داستان‌ها و هنگام پرداختن به احوال و اندیشه و عواطف خویش، در شاهنامه آورده و در لابه‌لای این بخش، باورهای خود را درباره اسلام گنجانده‌است. برای نمونه، در پایان پادشاهی اردشیر، چنین آورده‌است:

از او بر روان محمد درود      به یارانش بر هر یکی برفزود  
سر انجمن بُد ز یاران علی      که خوانند او را علی ولی  
همه پاک بودند و پرهیزگار      سخن‌هایشان برگذشت از شمار

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۱۹۳/۷)

به نظر بسیاری از محققان امروز نیز فردوسی یک مسلمان شیعه است:

در هر حال، دین شاعر، اسلام و مذهب او تشیع است. اعتقاد شاعر به تشیع، هم از خود شاهنامه پیداست و هم از قدیم گزارش شده‌است، ولی در روزگار ما کسانی در مذهب او و یا فرقه تشیع او شک کرده‌اند. برخی او را تنها شیعی نامیده‌اند و برخی این پرسش را که فردوسی شیعی زیدی، شیعی اسماعیلی یا شیعی دوازده‌امامی بود، بازگذاشته‌اند (خالقی مطلق، ۱۳۸۵: ۱۸).

دسته دیگر، آنچه بر پایه منابع در دسترس خود سروده‌است. در این دسته، سراینده بی‌آنکه به دیدگاه‌های فردی خویش بپردازد، آنچه در کتاب‌های تاریخی، درباره اعراب خوانده، بازگفته‌است و در اینجا فقط یک گزارشگر است. نباید از نظر دور داشت که بعد از اسلام، نهضت شعوبی ایران و عرب پیدا شد که هر یک مفاخرات خاص خود را داشتند و بعید نیست که این مفاخرات به منابع مورد استفاده فردوسی نیز راه یافته باشد. برای نمونه می‌توان به گفته‌هایی که رستم، پور هرمزدشاه، در نامه‌ای به سعد بن ابی‌وقاص، درباره اعراب نوشته‌است، استناد کرد:

یکی نامه‌ای بر حریر سپید	نویسنده بنوشت تابان چو شید
به عنوان بر، از پور هرمزدشاه	جهان‌پهلوان رستم نیک‌خواه
سوی سعد و قاص جوینده‌جنگ	جهان کرده بر خویشتن تار و تنگ...
به من بازگوی آنکه شاه تو کیست	چه مردی و آیین و راه تو چیست
به نزد که جویی همی دستگاه	برهنه سپهبد، برهنه سپاه
به نانی تو سیری و هم گرسنه	نه پیل و نه تخت و نه بار و بنه
به ایران تو را زندگانی بس است	که تاج و نگین بهر دیگر کس است...
به سالی همه دشت نیزه‌وران	نیابند خورد از کران تا کران
شما را به دیده درون شرم نیست	ز راه خرد مهر و آزرم نیست
بدان چهره و زاد و آن مهر و خوی	چنین تاج و تخت آمدت آرزوی
جهان گر بر اندازه جویی همی	سخن بر گزافه نگویی همی

این سروده‌هاست که برخی را به این گمان افکنده که فردوسی با مسلمانان به ستیز پرداخته، ولی باید دانست آنچه سراینده امانت‌دار در این بخش آورده، حقایق تاریخی است و درستی آن با فرمایش حضرت علی<sup>(ع)</sup> در نهج‌البلاغه تأیید می‌شود:

و انتم معشر العرب علی شر دین و فی دار شر، منیخون بین حجارة خشن و حیاة صمّ  
تشریبون الکرد و تأکلون الجشب و تسفکون دماءکم و تقطعون ارحامکم. شما ای  
مردم عرب! بدترین آیین را برگزیده بودید و در بدترین سرای خزیده. منزلگاهتان  
سنگستان‌های ناهموار، همنشیتتان گرزها مارهای زهردار، آبتان تیره و ناگوار،  
خوراکتان گلوآزار، خون یکدیگر را ریزان، از خویشاوند بریده و گریزان (نهج‌البلاغه،  
۱۳۸۰: خطبة ۲۶).

و حتی در کتاب‌های عربی تاریخی همان روزگار آفریدگار شاهنامه مانند غرر اخبار  
ملوک الفرس و سیرهم درباره دیدار رستم فرخزاد و پیک سعد ابی‌وقاص نیز آمده‌است:  
مغیره بن شعبه از جانب سعد، به سفارت، نزد رستم آمد. رستم در او به حقارت  
نگریست. از پوشاکی که بر تن داشت، پرسید. رستم گفت: کار ما با شما گروه تازیان،  
مانند کار روباهی است که در موستانی درآمد. خداوند موستان، کار او را کوچک شمرد  
و او را رها کرد تا به انگورهای او دست یافت؛ فربه شد؛ گستاخ شد و ویرانی به بار  
آورد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۷۲/۱).

طه ندا (۱۹۵۴: ۲۹۲)، پژوهشگر مصری، نیز بر آن است که فردوسی به اسلام و  
مسلمانان گزندى نرسانده‌است و آن‌گاه که از زبان ایرانیان، تازیان را دارای ویژگی‌هایی  
خشن می‌داند و نمونه‌هایی از نادانی آنان و پیشرفت‌هایی را که ایرانیان، همواره از آن  
برخوردار بوده‌اند، نشان می‌دهد، نباید بر وی خرده گرفت؛ چراکه همه این‌ها در تاریخ آمده  
و نمی‌توان دشمنی فردوسی با اسلام و مسلمانان را از آن دریافت نمود.  
علاوه بر همه این‌ها باید توجه داشت که در نبردهای قادسیه و جلولا و حلوان و  
نهبوند، خشونت و تخریب غریبی متوجه ایران و ایرانیان شد؛ بنابراین نمی‌توان از فردوسی  
ایرانی وطن‌دوست، انتظار داشت که به دلیل مسلمان بودن، ستایشگر جنایات عرب باشد.

### ۳-۴. انتقاد از لغزش در روند رخدادها در شاهنامه

طه ندا (۱۹۵۴: ۳۰۱) بر آن است که «در شاهنامه، لغزش‌های فراوانی وجود دارد که برخی از  
آن‌ها به روند رخدادها و تناقض آن‌ها... بازمی‌گردد». او نمونه این پدیده را کشته شدن  
پهلوانانی چون کلباد و کاموس کشانی و کهرم در یک دوره، و سپس بازگشت آنان در  
دوره‌ای دیگر می‌داند.

این‌ها نمی‌تواند گویای لغزش در روند رخدادها باشد؛ چه‌بسا شاعر و نویسنده‌ای بنا بر

موقعیت روایت، از زاویه دیدی خاص، در یک صحنه به بخشی از زندگی و کنش قهرمان داستان خود پردازد و در جایگاه روایتی و موقعیتی دیگری، دوباره همان شخصیت را احضار کند و به زاویه دیگری از زندگی او پردازد و یا در پیوند با شخصیتی دیگر، گفتار و اعمال دیگری را راجع به او بازگوید. در شاهنامه می‌توان نمونه‌هایی یافت که رویدادهای یک روزگار را در روزگاری دیگر، جای داده‌است، آن‌چنان که با سنجیدن شاهنامه و منابع تاریخی دوران اشکانیان و ساسانیان، درمی‌یابیم که فردوسی رویدادهای روزگار یک پادشاه را به پادشاه دیگری نسبت داده‌است (دانشور، ۱۳۸۵: ۳). از این دست رخدادها می‌توان گمان نادرست وجود زند و اوستا را در روزگار فریدون نام برد:

جهانجوی با دانش افراسیاب	نشسته به کندز به خورد و به خواب
نشست اندران مرز زان کرده بود	که کندز فریدون برآورده بود
برآورده در کندز آتشکده	همه زند و استا بزر آژده

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۲۴۸/۵)

درست است که در نزدیکی بخارا، شهری به نام کندز (بیکنند) در دوره افراسیاب برپا بوده و برخی آن را پایتخت وی دانسته‌اند (نک. لسترنج، ۱۳۷۷: ۴۹۲؛ حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲: ۱۰۶)، ولی نباید از یاد برد که هنوز در روزگار فریدون، زردشت زاده نشده بود که اوستا و زند به نگارش درآمده باشد. در هنگام پادشاهی گشتاسب است که این پیامبر ظهور می‌کند. طبق روایت مورخان معتبر و موثقی چون مسعودی و ابوریحان بیرونی، زردشت ۲۵۸ سال پیش از اسکندر (تاریخ اسکندری) (۵۶۹ ق.م.) دیده به جهان گشوده‌است. گشتاسب در ۴۲ سالگی زردشت، به سال ۵۲۷ ق.م. دین وی را پذیرفت که ایرانیان این تاریخ را مبدأ گاه‌شماری ایرانی یا اوستایی شمرده‌اند (ترابی، ۱۳۸۸: ۹). در جایی دیگر، فردوسی (۱۳۸۵: ۶۸/۶) خود در این باره می‌گوید:

در ایوان گشتاسب بر سوی کاخ	درختی گشن بود بسیارشاخ
همه برگ وی پند و بارش خرد	کسی کاو خرد پرورد کی مُرد
خجسته‌پی و نام او زردهشت	که آهنمن بدکش را بکشت

همچنین می‌دانیم که به باور بیشتر دانشمندان، زند را موبدان در دوران ساسانیان به نگارش درآورده‌اند (آموزگار، ۱۳۸۶: ۱۲۲). نمونه دیگر این لغزش، شاگرد افلاطون شمردن پیک قیصر به سوی بهرام گور است:

بفرمود تا موبد موبدان	برفت و بیاورد چندی ردان
بدو گفت شد کار قیصر دراز	رسولش همی دیر یابد جواز
چه مرد است و اندر خرد تا کجاست؟	که دارد روان از خرد پشت راست
بدو گفت موبد انوشه بدی	جهاندار و با فره ایزدی
کسی کش فلاطون بدهست اوستاد	خردمند و بادانش و بانژاد

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۱/۷: ۴۰)

حال آنکه افلاطون در سده پنجم پیش از میلاد، و بهرام گور (بهرام پنجم) در سده پنجم میلادی می‌زیسته‌است (برن، ۱۳۶۳: ۱۱؛ کریستین‌سن، ۱۳۶۸: ۳۸۲). از این روی، نمی‌تواند بیک آمده به سوی بهرام، شاگرد افلاطون باشد.

درباره این‌گونه لغزش‌های شاهنامه، نباید از یاد برد که از یک‌سو، این‌گونه خرده‌ها که امروزه بر شاهنامه گرفته می‌شود، بر پایه روش‌شناسی تاریخی استوار است که بنیاد آن را در یکی دو سده گذشته از غرب گرفته‌ایم و پیش از آن در نزد ایرانیان، اسطوره و تاریخ، مرز چندان روشنی نداشته‌است. نگرش فردوسی حماسه‌سرا نیز به تاریخ، اساطیری بوده‌است؛ زیرا اسطوره و حماسه و تاریخ، همزاد یکدیگرند و چنان نیست که یکی پیش از دیگری بوده باشد؛ می‌توان آن‌ها را رودهایی دانست که در کنار هم پیش می‌رفته‌اند، آن‌چنان که هر گاه راه یکی بسته می‌شد، آب آن به سوی دیگری می‌رفت. از این روست که گاه یک شخصیت یا پدیده تاریخی، حماسی و سپس اسطوره‌ای می‌شد و گاه یک شخصیت یا پدیده اسطوره‌ای، حماسی و سرانجام تاریخی می‌گشت. «اساطیر، یادی از حوادث تاریخی است و خدایان و قهرمانان، مظهر سلاطین یا پهلوانانی هستند که در گذشته می‌زیسته و از خود در اذهان آیندگان خاطره‌های خوش یا ناخوش به‌جا گذاشته‌اند» (عقیقی، ۱۳۷۴: ۱۳).

از سوی دیگر، شاهنامه گاه بر پایه منابع مکتوب و گاه بر بنیاد روایت‌های شفاهی مردمی سروده شده‌است. روشن است که در روایت‌های مردمی، تاریخ نیز از رهگذر نقل سینه‌به‌سینه، شاخ‌وبرگ پذیرفته و دستخوش لغزش شده، ولی آن‌گاه که پایه شاهنامه، منابع مکتوب بوده، به گفته مول (۱۳۴۵: ۲۹)، فردوسی همواره به مایه‌های نخستین خود، پای‌بند بوده‌است؛ زیرا در آن روزگاران، پس از پدید آمدن یک اثر، روحیه نقد و پژوهش به شیوه امروزی، وجود نداشت و در پی این پابندی فردوسی است که لغزش‌های متن‌های



پایه، به شاهنامه راه یافته و از *اوستا* و *زند* در روزگار فریدون سخن گفته و در پادشاهی بهرام گور، پیک قیصر را شاگرد افلاطون دانسته‌است.

#### ۴. نتیجه

در میان اندیشمندان کهن، از سده پنجم میلادی تا دویست سال پس از درگذشت فردوسی، می‌توان کسانی را یافت که بر اسطوره و داستان‌های ایرانیان خرده گرفته‌اند؛ ابن‌اثیر و موسی خورنی ارمنی و ابوریحان بیرونی از این گروه‌اند؛ البته نگاه منفی ابن‌اثیر، بیش از خورنی و بیرونی است. می‌توان ریشه پندار آنان را در نگرش دینی و تعصب نژادی و نداشتن منطق اساطیری و سنجه‌های درخور آن و چیره بودن خردورزی تاریخ‌نگاران بر روش اندیشه آنان جست‌وجو کرد. در دو سده گذشته نیز بعضی از پژوهشگران غیرایرانی، بر حماسه ملی ایران خرده‌هایی گرفته‌اند. طه ندا، از پژوهشگران عرب، *شاهنامه* را گرفتار استطرادهای طولانی می‌داند که خواننده را خسته می‌کند؛ حال آنکه بر خلاف باور وی، فردوسی از کاربرد استطراد، دست‌کم در پی دو هدف عمده بوده‌است که یکی از آن‌ها اشاره به فلسفه حیات و پاسخ به پرسش‌های بشر در این زمینه است و دیگری اندرزگویی و پرداختن به آموزه‌های گوناگون تربیتی. گذشته از این، گریزهای سخن فردوسی کوتاه است و هرگز به بی‌سرانجامی داستان‌ها نمی‌انجامد. از سوی دیگر، بلاغیون کهن، استطراد را در شمار آرایه‌های ادبی آورده‌اند. ادوارد براون، خاورشناس بریتانیایی، *شاهنامه* را فاقد گرایش مردمی می‌داند؛ چراکه بزرگداشت‌های *شاهنامه* بیشتر برای پادشاهان و پهلوانان سرشناس است، ولی نباید از یاد برد که *شاهنامه* خرد جمعی ایرانیان و سند میهن‌خواهی آنان است. هریک از این پادشاهان و پهلوانان، نماینده ایران و خواستار سرافرازی سرزمین آریایی و پشتیبان ایرانیان هستند.

تئودر نولدکه، فردوسی را مسلمان نمی‌داند. پیروان این دیدگاه، دست‌او‌یزهایی چون میهن‌دوستی و پشتیبانی فردوسی از ایرانیان، دریغ خوردن وی بر شکوه از دست‌رفته آنان به دست تازیان، به خاک سپرده نشدن فردوسی در گورستان آن روز مسلمانان و... را گواهی بر باور خود می‌دانند. با درنگ در *شاهنامه* درمی‌یابیم که فردوسی، مسلمانی است که علی<sup>(ع)</sup> را برتر از همه یاران پیامبر<sup>(ص)</sup> می‌داند، ولی سروده‌های دسته نخست وی که گمان ستیز سراینده با مسلمانان و اسلام را پدید آورده، ربطی به اعتقادات او ندارد و براساس حقایق

تاریخی بیان شده‌است و درستی آن، حتی در کتاب‌های عربی تاریخی مانند *غرر اخبار ملوک الفرس* و *سیرهم* و کتاب‌های دینی مانند *نهج البلاغه* نیز تأیید شده‌است. طه نداء، روند رخدادهای شاهنامه را دور از لغزش نمی‌داند. با سنجش شاهنامه و منابع تاریخی، می‌توان نمونه‌هایی را یافت که فردوسی، رویدادهای یک روزگار را در روزگاری دیگر جای داده‌است، ولی نباید از یاد برد که در زمان سراینده، هنوز روش‌شناسی تاریخی و فلسفه تاریخ، پدید نیامده و نگرش فردوسی حماسه‌سرا به تاریخ، رویکردی اساطیری بوده‌است.

### منابع

- نهج البلاغه* (۱۳۸۰)، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ بیست‌ویکم، تهران، علمی و فرهنگی.
- آذر، امیراسماعیل (۱۳۸۷)، *ادبیات ایران در ادبیات جهان*، تهران، سخن.
- آموزگار یگانه، ژاله (۱۳۸۶)، *زبان، فرهنگ و اسطوره*، چاپ دوم، تهران، معین.
- ابن اثیر، ضیاءالدین نصرالله (۱۹۹۷)، *المثل السائر فی أدب الکاتب و الشعاع*، تحقیق شیخ کامل محمد محمد عویضه، الجزء الثاني، الطبعة الاولى، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن اثیر، عزالدین محمد (۱۹۸۷)، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق ابی‌الفداء عبدالله القاضی، الطبعة الاولى، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن‌رشیق قیروانی، ابوعلی الحسن (۱۴۰۱)، *العمدة فی محاسن الشعر و آدابه*، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، الطبعة الخامسة، دارالجمیل.
- ابوریحان بیرونی (۱۳۸۶)، *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)، *فرهنگ بزرگ سخن*، جلد اول، چاپ اول، تهران، سخن.
- انوشه، حسن (۱۳۷۶)، *فرهنگنامه ادبی فارسی*، جلد دوم، چاپ یکم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ایلیاده، میرچا (۱۳۶۲)، *چشم‌اندازهای اسطوره*، برگردان جلال ستاری، چاپ اول، تهران، طوس.
- برن، ژان (۱۳۶۳)، *افلاطون*، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، چاپ اول، تهران، هما.
- بروان، ادوارد گرانویل (۱۳۵۵)، *تاریخ ادبیات ایران*، برگردان فتح‌الله مجتبیایی و غلامحسین صدری افشار، تهران، مروارید.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۶)، *پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و دویم)*، چاپ دوم، تهران، آگاه.
- بیهقی، ابوجعفر احمد بن علی (۱۳۶۲)، *فرهنگ مصادر اللغة*، تصحیح عزیزالله جوینی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۵۶)، *بیسنا*، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- ترابی، ضیاءالدین (۱۳۸۸)، *زردشت و گاه‌شماری ایرانی*، چاپ اول، تهران، آوای کلار.
- تودوا، ماگالی (۱۳۷۷)، *از پانزده دریچه نگاهی به فردوسی و شاهنامه‌ی او*، ترجمه محمد کاظم یوسف‌پور،

چاپ اول، رشت، دانشگاه گیلان.

ثعالبی، عبدالملک بن محمد (۱۳۶۸)، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، برگردان محمد فضائلی، چاپ اول، تهران، نقره.

جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۷۰)، *اسرار البلاغة*، برگردان جلیل تجلیل، تهران، دانشگاه تهران.  
حدود العالم من المشرق الی المغرب (۱۳۶۲)، به کوشش منوچهر ستوده، چاپ اول، تهران، کتابخانه طهوری.  
خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۵)، «نگاهی دیگر به زندگی نامه فردوسی»، *نامه ایران باستان*، سال ششم، شماره اول و دوم، صص ۲۵-۳.

خلیلی جهانتیغ، مریم و مهدی دهرامی (۱۳۹۰)، «ادبیات تعلیمی و تربیتی در شاهنامه‌ی فردوسی»، نشریه علمی پژوهشی پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال سوم، شماره یازدهم، صص ۵۸-۴۱.  
خورنی، موسی (۱۳۸۰)، *تاریخ ارمنیان*، برگردان ادیک یاغداساریان (ا.گرمایک)، تهران، مؤلف.  
دانشور، زهره (۱۳۸۵)، «مقایسه بخش تاریخی شاهنامه با منابع تاریخی اشکانیان و ساسانیان تا پایان پادشاهی قباد و ظهور مزدک»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.  
دوستخواه، جلیل (۱۳۹۱)، *اوستا؛ کهن ترین سرودهای ایرانیان*، جلد اول، چاپ شانزدهم، تهران، مروارید.  
زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۲)، *آشنایی با نقد ادبی*، چاپ دوم، تهران، سخن.  
شمس قیس رازی (۱۳۷۳)، *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، به کوشش سیروس شمیسا، چاپ اول، تهران، فردوسی.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۳)، *حماسه‌سرایی در ایران*، چاپ دوم، تهران، فردوسی.  
صمد، ولی (۱۳۹۱)، *شاهنامه‌ی فردوسی و چرنیشفسکی*، برگردان سپیده خانبلوکی و میربابا میررحیم، چاپ اول، تهران، شهریاران.

عفیفی، رحیم (۱۳۷۴)، *اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی*، چاپ اول، تهران، توس.  
فرای، نورتروپ (۱۳۹۰)، «ادبیات و اسطوره»، مجموعه مقالات *اسطوره و رمز*، برگردان جلال ستاری، چاپ چهارم، تهران، سروش، صص ۱۰۱-۱۲۶.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۵)، *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ هشتم، تهران، قطره.  
فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۶۹)، *سخن و سخنوران*، چاپ چهارم، تهران، خوارزمی.  
کریستین سن، آرتور (۱۳۶۸)، *ایران در زمان ساسانیان*، برگردان رشید یاسمی، ویرایش چهارم، تهران، دنیای کتاب.

لسترنج، گی (۱۳۷۷)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، برگردان محمود عرفان، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.

مول، ژول (۱۳۴۵)، *دبیایه شاهنامه*، ترجمه جهانگیر افکاری، چاپ اول، تهران، سازمان کتاب‌های جیبی.  
ندا، طه (۱۹۵۴)، *دراسة فی الشاهنامه*، الطبعة الاولى، اسکندریه، دارالطالِب.

نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر (۱۳۸۰)، *چهار مقاله*، تصحیح مجدد محمد معین، چاپ چهارم، تهران، جامی.

نولدکه، تئودور (۱۳۷۹)، *حماسه ملی ایران*، ترجمه بزرگ علوی، چاپ سوم، تهران، نگاه.  
یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، چاپ اول، تهران، فرهنگ معاصر.

یوسف‌پور، محمدکاظم (۱۳۸۶)، «نقش استطراد در حکایات مثنوی»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*، شماره شانزدهم، صص ۲۷۱-۲۹۴.

وبگاه «کافه داستان»، سخنرانی احمد شاملو، آوریل ۱۹۹۱، دانشگاه برکلی، کالیفرنیا.

*Brown, Edward, (1951), Lit. his of Persian, v.II, Cambridge.*